باسمه تعالی

درس شماره:50

۱۵/۱۱/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - روایات

**حجیت خبر واحد(استدلال به روایات)**

در مورد روایاتی که برای «حجیّت خبر واحد مطرح شده صحبت می‌کردیم مرحوم شهید صدر پانزده دسته این روایات را ذکر می‌کنند که از جهت دلالت تام نیستند خب ما دسته اول را ذکر کردیم بنابر نقل آقای حائری در دسته اول هفت روایت مرحوم شهید صدر ذکر کردند که ما عرض کردیم، شهید صدر فرمودند دسته اول از اینها صحت بعضی از احادیث به معنای مطابقتش با واقع استفاده می‌شود نه حجیّت تعبدیه، ما عرض کردیم که از این هفت‌تا دوتایش اصلاً جزء این طایفه نیست یکی روایت اسحاق بن یعقوب گفتیم که «کتابه کتابی» به معنای این نیست که کتاب حدیث او کتاب حدیث من هست امام زمان که کتاب حدیث نداشتند که بگوییم کتاب حدیث او کتاب حدیث من هست بلکه مراد این هست که توقیعی که به خط نائب امام نوشته می‌شود به منزله توقیعی هست که به خط مبارک شخص امام نوشته می‌شود و این اصلاً ربطی به این بحث ندارد و کسی هم که این روایت در بحث حجیّت خبر واحد ذکر می‌کند به اعتبار قطعات دیگر این روایت هست که خود شهید صدر آن را در طائفه دیگری ذکر می‌کنند همچنین روایت هفتم، روایت محمد بن حسن بن ابی خالد شینوله است که آن مفادش این بود که آن چیزی که اگر روایت صورت می‌گرفت اعتبار داشت حالا به وجاده به دست آمده باز هم اعتبار دارد در مقام سلب اعتبار سماع و قرائت و اجازه و این طور چیزهاست بگوییم اینها شرط نیست همین مقدار که ثابت بشود که این روایت مال شخص هست همین مقدار کفایت می‌کند شبیه «إذا علمت أن الکتاب له فأروه» شبیه این هست که در بعضی از روایات دیگر هم وارد شده سایر روایات را دو احتمال در موردش وجود دارد یکی اینکه مراد از صحیح مطابقت با واقع هست این طوری که شهید صدر می‌گویند در بعضی‌هایش لحنش این طوری است ولی

در بعضی‌هایش مراد از صحیح معتبر بودن است نه حکم امام علیه السلام به مطابقتش با واقع، حجیّت تعبدیه. ولی این حجیّت تعبدیه اثبات چیزی نمی‌کند می‌گوید این کتاب حجیّت تعبدیه دارد اما شرایط حجیّت تعبدیه چیست؟ از آن استفاده نمی‌شود بله فی الجمله از اینکه امر دائر به قطع نیست بعید نیست از آنها استفاده بشود فی الجمله این است که شرع مقدس خبر واحد فی الجمله، این هم شاید ممکن است خبر واحد هم نباشد مثلاً در کتاب متکرر بودند ... مثلاً اطمینان به صدق برایش حاصل می‌شده و امثال اینها یک روات خیلی جلیل القدری بوده دوتا روایت از آنها با کم واسطه از امام علیه السلام نقل شده بوده و آن حتی فی الجمله اعتبار خبر واحد هم شاید از آن استفاده نشود این دسته اول که هیچ چیزی از آن چیز قابل توجهی در نمی‌آید طائفه ثانیه تعبیری که هم در کلام آقای حائر در مورد این طائفه هست هم در کلام آقای هاشمی این هست که آن که در موردش عنوان ورود عنهم اخذ شده بعد روایتی را نقل می‌کنند ولی فکر می‌کنم لااقل در تقریرات آقای حائری باید به جای ورود عنهم، ورود منهم باشد چون در استدلالی که ایشان بعد می‌کند بین ورد عنه و ورد منه فرق می‌گذارد و تکیه می‌کند که این روایت ورود منهم هست نه ورود عنهم به هر حال آن تعبیری هم که در روایت هست ورود منهم هست روایت حسن بن جهم «قال: قلت للعبد الصالح علیه السّلام هل یسعنا فیما ورد علینا منکم إلّا التسلیم لکم، فقال: لا و اللَّه لا یسعکم إلّا التسلیم‏ **لنا» ایشان می‌فرماید که این روایت قابل استناد نیست چون ورد منکم یعنی صدر منکم یعنی باید ثابت باشد که از امام علیه السلام صادر شده مجرد اینکه شخصی مدعی می‌شود که این خبر از امام صادر شده است عنوان صدر منه برایش صدق نمی‌کند یعنی آن چیزی که واقعاً کلام امام علیه السلام باشد مثل فرض کنید اگر بگوییم کسی نمی‌تواند اقوال ما را رد کند اقوال حالا یک کسی مدعی هست که امام علیه السلام چیزی فرموده که آن قول امام نیست ایشان می‌فرماید بین ورد منکم و ورد عنکم فرق هست ورد عنکم بعید نیست که یعنی نُقل عنکم و امثال اینها البته به نظرم حتی ورد عنکم هم خیلی**

**واضح نیست که مراد به این معنای نُقل عنهم باشد. ورد عنکم یعنی ورد در حالی که منقولاً عنکم حالا باید دید مراد چی هست که**

**پرسش: ... پاسخ: ورد عن الناحیة المقدسة باشد ... حالا آن هم به هر حال باید تدمل بشود که ورد عنه آیا به معنای صدر عنه ... خود صدر عنه که به کار می‌بریم به چه معناست؟ صدر عنه یعنی واقعاً صادر شده باشد نه نُقل عنه، حتی ورد عنه هم به نظرم**

**پرسش: ... پاسخ: یعنی ورد عنه به معنای صدر عنه یعنی از امام علیه السلام صادر شده است نه اینکه کسی نقل کرده است از امام، که امام این مطلب را فرموده است**

**پرسش: ... پاسخ: این اشاره به این هست که شما حق ندارید در قبال آن چیزهایی که از ما صادر می‌شود تأویل کنید اجتهاد ... این در واقع به یک معنی نفی تأویل احادیث است.**

پرسش: ... پاسخ: بله اینها در واقع تأویل می‌کردند خلاف ظاهر حمل می‌کردند و امثال اینها می‌گوید نه یک چنین حقی ندارید

پرسش: ... پاسخ: نه آنکه کاملاً مشخص است آن چیزی که فیما صدر عنا لیس لاحد موالینا التشکیک فیما صدر عنا ... فرض کنید می‌گوید شما حق ندارید در آن چیزی که از ما صادر شده تشکیک کنید این معنایش فرق دارد بین اینکه فیما نُقل عنا بین نقل و ... به هر حال من ورود عنهم هم به نظرم تأمل دارد ولی حالا اینجا منهم هست واضح‌تر هم هست خب اگر ما گفتیم بین ورود منه و ورود عنه فرق هم وجود دارد نسخه بدل هم باشد خب طبیعتاً نمی‌شود به آن تمسک کرد. خب این از این روایت البته یک نکته‌ای را آقای حائری در تقریراتش هست آن این است که در جایی که، نعم ایشان می‌گوید جایی که قطعاً یک روایت از امام علیه السلام، یعنی ما می‌دانیم که ناقلین دروغ نگفتند ولی احتمال اشتباه آنها را می‌دهیم اینها به اصطلاح به اطلاق مقامی کأنّ نفی احتمال چیز را می‌کند در این

طور موارد عنوان ورود منهم کأنّ صدق می‌کند من نفهمیدم این چه فرقی هست بین اینکه منشأ احتمال عدم مطابقت کذب راوی باشد یا خطای راوی باشد مجرد اینکه خطای راوی خیلی اتفاق می‌افتد می‌گوییم خود این روایت ناظر به خطاست من خیلی متوجه نشدم. فرض کنید اگر گفتیم سخنان ما را حق ندارید تأویل کنید ردّ کنید آن معنایش این است که اگر یک چیزی را شک داریم که سخن امام هست یا سخن امام نیست به علت اینکه یقین داریم دروغ نسبته احتمال می‌دهیم اشتباه کرده باشد باز این را نمی‌شود.

پرسش: ... پاسخ: نه آنکه خارجاً ما می‌دانیم اصالة عدم الخطاء جاری اس این روایت ناظر به آن جهاتش نیست اینکه بگوییم ... خیلی من نمی‌فهمم می‌گوید «لعل المقصود من» یک توضیحی آقای حائری در حاشیه می‌دهد می‌گوید چون بین نقل از امام و احتمال ملازمه عرفیه هست این عنوان ورود منهم اینجا صدق می‌کند این چه ارتباطی دارد؟ نه من به هر حال متوجه نشدم. اما این بحثی نیست.

روایت بعدی «الطائفة الثالثة» آن چیزی که حث علی تحمل الحدیث یک طائفه ثالثه‌ای داریم که این تقریرات آقای هاشمی «الطائفة الثالثة ما حثّ علی تحمّل الحدیث‏ **و نقله» هست طائفه پنجم هم «**ما أمر فیها بنقل الحدیث‏ **و ...» این کأنّ انسان احساس می‌کند که شبیه هم هست ولی به نظر می‌رسد آن «و نقله» که در طائفه سوم ذکر کرده زیادی است خود تحمل حدیث را حث بر تحمل حدیث نه نقل در کلام آقای حائری هم «و نقله» نیست روایتی هم که در ذیلش هست ناظر به آنهایی هست که نفس تحمل کردن حدیث، حدیث دو مرحله دارد یکی مرحله‌ای که حدیث از امام علیه السلام انسان تحمل می‌کند یکی مرحله اداء هست آن «و نقله» را در هیچ یک از این، روایتش هم به مرحله نقل ناظر نیست آن یکی «**ما أمر فیها بنقل الحدیث و ...» در کلام آقای حائری طائفه پنجم را بنقل بعض الأحادیث‏ **تعبیر کرده البته اولی را هم تحمل الحدیث است بنقله ندارد اصلاً «**ما أمر فیها بنقل بعض الأحادیث‏» یک حدیث خاص، فلان حدیث را گفته شما نقل کنید نه به طور کلی نقل حدیث را علی أی تقدیر تعبیر آقای حائری ظاهراً دقیق‌تر

است. آن حالا بعضش را خیلی رویش تکیه ندارم که آقای صدر تعبیر بعض کرده بوده یا بعض نکرده بوده ولی آن کلمه نقله که در طائفه ثالثه در کلام آقای هاشمی اضافه شده به نظر زائد می‌رسد خب روایت اول «ما ورد عن جابر عن أبی جعفر علیه السّلام قال: سارعوا فی طلب العلم. فو الّذی نفسی بیده لحدیث واحد فی حلال و حرام تأخذه عن صادق خیر من الدنیا و ما حملت من ذهب و فضّة، و ذلک أنّ اللَّه یقول: ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا».

روایت دوم روایت اربعین معروف «من حفظ من أمتی أربعین حدیثا» که اصلاً این روایت معروفی است که به تناسب او بسیاری از علماء اربعین حدیث نوشتند و امثال اینها مرحوم جدّ ما سه‌تا اربعین حدیث نوشته ... خیلی اشخاص مختلف اربعینیات گاهی اوقات می‌نوشتند خب این دسته، ولی این دسته می‌خواهد بگوید شما حدیث را باید حفظ کنید خب حفظ کردن حدیث اولاً شخص را آگاه به مسائل دینی می‌کند معرفت به او یاد می‌دهد ثانیاً باعث می‌شود که حدیث حفظ بشود در جامعه رواج پیدا کند اما اینکه این معنایش این است هر کس نقل کرد حدیث را قبول بکند به آن ربطی ندارد یک نکته‌ای را آقای صدر بنابر نقل آقای هاشمی دارند آن این هست که در روایت تأخذه من صادق ایشان می‌گوید تأخذه من صادقٍ، عن صادقٍ اگر مراد، اگر از حاقّ عبارت ما چیز کنیم «فإن جمدنا علی حاقّ العبارة فمعناه تأخذه من شخص صادق لا یکذب بحسب الخارج» این را توضیح بدهیم کلمه صادق گاهی اوقات – تعبیر، تعبیر ایشان بسیار بد آن نکته‌ای که اینجا می‌شود تعبیر کرد را ... صادق گاهی اوقات مراد صادق در خصوص آن حدیث است گاهی اوقات صادق در نوع موارد اگر صادق در خصوص حدیث باشد این ملازمه با این است که ما می‌دانیم که مطابق واقع است و این طرف ... کذب هم مخالفت خبر با واقع هست ولو طرف تعمد هم نداشته باشد کسی که اشتباه می‌کند و یک خبری را نسبت می‌دهد این صادق نیست در این خبر، ولو به جهت صدق به معنای عدم مطابقت خبر با واقع است و مطابقت خبر با واقع به هر عنوانی ولو به جهت خطا خدشه‌دار بشود دیگر صادق نیست این تعبیر، خیلی

تعبیر گنگی اینجا تعبیر کرده مراد این هست که من شخصٍ صادق، صادق در خصوص این خبر ممکن است مراد باشد یا اصلاً استظهار ممکن است ما بکنیم که مراد از صادق، صادق در خصوص این خبر هست بنابراین ربطی به بحث ما ندارد بحث ما این هست که کسی که در نوع موارد وقتی راست می‌گوید در اینجا هم بگوید شما راست می‌گویی به اعتبار اینکه در نوع موارد راست می‌گوید ولی آقای صدر می‌فرماید که این صادق ممکن است مراد امام علیه السلام باشد صادق به قول مطلق هست و امثال اینها و حالا من ابتدا یک نکته‌ای بگویم اصلاً صدق آیا الزاماً به معنای صدق گفتاری است؟ یا صدق اعم صدق گفتاری و کرداری است؟ صادق، من تصور می‌کنم که صادق به معنای الزاماً فقط راست گفتن نیست صادق یعنی کسی که همه چیزهایش درست است صادق یعنی دستکار، نه راستگو احتمال می‌دهم یکی از معانی، از روایات استفاده می‌شود به خصوص در مورد صدیق، ... صادق القول یا صادق العمل، صادق اطلاقش اقتضاء می‌کند هم در قول هم در عمل صادق باشد یعنی همه چیزهایش درست باشد یعنی عصمت، صادق یعنی معصوم، آن معنایی که در مورد صادق هست نمی‌خواهم بگویم منحصر به این معنا هست یکی از معانی صادق به معنای درستی است که اگر به این معنی باشد اطلاقش اقتضاء می‌کند کسی که در همه شیء‌ها صادق هست هم در گفتار هم در کردار، یعنی معصوم است و کلمه صدیق به خصوص از روایات کاملاً استفاده می‌شود إنّها صدیقة شما کلمه صدیق را ببینید می‌گوید که در روایت هست که حضرت زهرا سلام الله علیها را حضرت علی علیه السلام غسل داد می‌گوید که وحشت زده شدم چطور شد که خانم را آقا غسل داد می‌گوید «أما علمت أنها صدیقة و لا یغسلها الا صدیق؟» این یک قانونی در دین اسلام بوده که معصوم را باید معصوم عهده‌دار تجهیز و دفنش باشد این صدیق به معنای معصوم هست

پرسش: ... پاسخ: نه به خاطر قرینه نیست اگر صدق به معنای صدق گفتاری باشد که معنا ندارد صدق گفتاری را در معصوم اطلاق کنیم خب پیداست صدق

معنایش این نیست. من عرضم این نیست که صدیق ... حالا صدیق که در روایات هم صدیقین بالاتر از شهداء قرار داده شده مقام صدیقین، صدیقین به نظرم یعنی معصومین است حالا صادق را من مطمئن نیستم به این معنی الزاماً باشد صادق به معنای راستگو که خب یکی از استعمالات شایع صادق است. صدق سلیم در همان روایتی که دیروز خواندیم صدق سلیم یعنی راست گفت در مقابل کذب است.

پرسش: ... پاسخ: نه آن دوام در صدق اقتضاء نمی‌کند صدق به عمل هم سرایت کند بعد خود ماده صدق یک ماده باشد که عمل را هم شامل بشود آن معنایش این است که دائم الصدق است راستگوی دائمی است راستگوی دائمی معنایش معصومیت نیست بله ببینید

پرسش: ... پاسخ: صدق به این معنا نیست ... صدق به معنای مطابقت با واقع است راستگویی است ولی عرض من این هست که صادق یکی از معانیش نه معنای منحصرش یکی از معانی که برای صادق به نظر می‌رسد صدق در اعم از گفتار و رفتار هست صادق ممکن است یعنی کسی که از همه جهت راست یعنی معصوم البته می‌گویم اثبات نمی‌خواهم بکنم که حتماً اینجا هم به این معنا به کار رفته احتمال اینکه به این معنا باشد این روایت را از استناد می‌اندازد آقای صدر به بیان دیگری می‌خواهند بگویند که این روایت ظاهر در این هست که مراد از صادق معصوم علیه السلام هست می‌گویند چون در ذیلش «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» کأنّ با این تقریب که این روایت می‌خواهد تطبیق داده این آیه را و مراد از رسول هم اینجا با الغاء خصوصیت مراد اعم از رسول و امام هست یعنی امام، وصی رسول را هم به الغاء خصوصیت از رسول شامل می‌شود ولی به نظر می‌رسد که این استدلال ناتمام است اینکه ما به قرینه ذیل بگوییم صادق مراد ... ببینید طرف در روایت «لحدیثٌ واحد» کلمه حدیث اخذ شده حدیث یک معنای لغوی دارد یعنی سخن، یک معنای اصطلاحی داشته که از قدیم هم بوده حدیث یعنی کلام ... سنی‌ها که می‌گویند کلام پیغمبر صلی الله

علیه و آله،‌ما در شیعه اعم از کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و کلام امام علیه السلام را داریم آن کلام معصوم علیه السلام آنها هم یک مقداری از کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله کلام صحابه و اینها را احیاناً در بعضی از اصطلاحاتشان اضافه کردند به اینها این روایت، من احتمال زیاد می‌دهم که مراد از حدیث، حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و اصلاً «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ» الغاء خصوصیت هم نیست کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله مراد است می‌گوید که یک حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را از صادقی اخذ کنی به اصطلاح «فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ» شما باید یک کلامی که واقعاً کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد این تأخذوا من صادقٍ اشاره به این است که از یک صادقی این کلام را اخذ کرده باشی که واقعاً کلام ... فقط تخیل ... چون گاهی اوقات چیزهایی که به پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت داده می‌شود انسان خیال می‌کند که واقعاً کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله هست خیلی وقتها الان روایت ائمه را عین کلمات ائمه تلقی می‌کنندگویا از دهان مبارک امام علیه السلام شنیدند این لفظ را. در حالی که ملازمه‌ای بین نقل از امام و صدور روایت از امام نیست این می‌خواهد تأکید کند که یک حدیثی که واقعاً حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد در ثانی یعنی واقعاً بودنش به این است که تأخذوه عن صادقٍ خب به اعتبار ذکر لفظ حدیث در روایت آن جمله «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ» ذکر کرده چون حدیث یعنی قول پیغمبر صلی الله علیه و آله، قول پیغمبر صلی الله علیه و آله ارزش از کجا شما ... خداوند قول پیغمبر صلی الله علیه و آله را لازم الاخذ دانسته دیگر «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» این ربطی به آن عن صادقٍ ندارد عن صادقٍ هم به هر معنایی بگیریم این تطبیق «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ» صحیح هست چه حدیث را به معنای قول پیغمبر صلی الله علیه و آله بگیریم که ما عرض می‌کنیم چه حدیث را به معنای اعم از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و قول امام بگیریم باز هم به همان تقریبی که شما می‌گویید «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ» از باب الغاء خصوصیت است درست است از باب الغاء خصوصیت «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ» را آورده ولی برای اینکه حدیث را می‌خواست تطبیق کند نه تأخذوه عن صادقٍ ایشان تصور کرده به

تأخذوه عن صادقٍ این روایت ناظر هست این است که این قرینه نیست که مراد امام هست ما می‌گوییم احتمال دارد آن هم نمی‌خواهیم چیز کنیم احتمال دارد که مراد از صادق، یعنی امام معصوم باشد و مراد از حدیث، حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله است می‌گوید حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله را شما باید از طریق اهل بیت علیهم السلام اخذ کنید اشاره به این حدیثی که از غیر طریق اهل بیت علیهم السلام سنی‌ها از خودشان از پیغمبر صلی الله علیه و آله مطالب را نقل می‌کردند به نظر ما این احتمال در روایت کاملاً احتمال جدّیی هست که شما برای به دست آوردن احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله باید بروید به سراغ معصومین به قرینه‌ای مرحوم آقای صدر ذکر کرده علی أی تقدیر این دسته روایات ربطی به بحث حجیّت خبر واحد ندارد کما اینکه آقای صدر فرمودند طایفه چهارم آن چیزی که اشخاص را به یک اشخاص معین رجوع داده و تعبیر، حالا یک تعبیر ادبی عرض کنم کلام آقای حائری تحویل دارد در کلام آقای هاشمی احاله دارد فکر می‌کند احاله تعبیر درست‌تری باشد از تحویل، تحویل یعنی دگرگون کردن احاله یعنی کسی را به کسی حواله دادن، احاله فکر می‌کنم دقیق‌تر باشد از تحویل. «حول حالنا الی احسن الحال» یعنی حال ما را دگرگون کن تحویل یعنی دگرگون کردن حوّل علی به معنای أحال علی فکر نمی‌کنم، فکر می‌کنم احاله. من اول خیال کردم تحویل تصحیف تعویل است بعد که دیدم آقای هاشمی هم احاله به کار برده دیدم نه همین باید همین تحویل باشد ولی تحویل به معنای احاله به کار بردند.

یک سری روایاتش را ذکر کردند روایتی که به عبدالعظیم بن عبدالله حسنی ارجاع داده آنها را تیماً و تبرکاً بخوانیم

«ما عن أبی حماد الرازی یقول دخلت علی علی بن محمد علیه السلام بسرّمَن‏رأی فسألته عن أشیاء من الحلال و الحرام فأجابنی فیها فلمّا ودعته قال لی یا أبا حماد إذا أشکل» أشکل درست است نه اُشکل چون مشکل می‌گوییم «إذا أشکل علیک

شی‏ء من أمر دینک بناحیتک فاسأل عنه عبد العظیم بن عبد اللَّه الحسنی و أقرئه منّی السلام»

روایت دوم

«ما رواه الصدوق- رحمه اللَّه- من کلام الصادق علیه السّلام لأبان بن عثمان أنّ أبان بن تغلب قد روی عنّی روایة کثیرة، فما رواه لک عنّی فأروه عنّی».

من تصور می‌کنم مرادش این هست که شما می‌توانید حتی مستقیم قال الصادق بگویید ابان بن عثمان را امام علیه السلام می‌گویید کأنّ مثل اینکه خودم من گفتم برای شما ثابت می‌شود فأروه عنی یعنی اصلاً صاف بگویید قال الصادق علیه السلام نه اینکه قال ابان بن تغلب قال الصادق علیه السلام اصلاً مثل اینکه من گفتم شما می‌توانید قال الصادق علیه السلام تعبیر کنید با تعبیر قال نه با تعبیر اینکه سمعت، خب دروغ است اینکه نشنیدی از امام علیه السلام با تعبیر قال الصادق علیه السلام شما حق دارید نقل کنید که خب خیلی عنوان مهمی هست در مورد ابان.

‌«ما عن المفضل بن عمر» این عمران دارد مفضل بن عمر باید باشد «ما عن المفضل بن عمر أنّ أبا عبد اللَّه علیه السّلام قال للفیض بن المختار فی حدیث: فإذا أردت حدیثنا فعلیک بهذا الجالس، و أومأ إلی رجل من أصحابه، فسألت أصحابنا عنه فقالوا زرارة بن أعین» این عبارت معروفی که در بحث اینکه عنوانها گاهی اوقات عنوان مشیر هست علیک بهذا الجالس از همین روایت باید باشد این روایت خب خیلی روایت معروفی است.

«و ما عن علیّ بن محمّد القتیبی عن الفضل بن شاذان عن عبد العزیز بن المهتدی، و کان خیر قمّی رأیته، و کان وکیل الرضا- علیه السّلام- و خاصّته. قال: سألت الرضا علیه السّلام فقلت: إنّی لا ألقاک فی کلّ وقت فعمّن آخذ معالم دینی؟ فقال: خذ عن یونس بن عبد الرحمن». خب این روایت یک بحثی در موردش هست که اصلاً آیا اینها ناظر به – غیر از آن روایت ابان بن تغلب که خب صریح در بحث

روایت و امثال اینهاست بقیه ارجاعات آیا این ارجاع به این اشخاص به عنوان محدث است یا به عنوان مجتهد است؟ یعنی ارجاع عامی به مجتهد هست یا امثال اینها؟ خب ممکن است شخص بگوید که به دو بیان بگوید این ارجاعات، ارجاع مجتهد به مجتهد را هم شامل می‌شود یک بیان این هست که در واقع به بحث روایت هم مربوط هست یک بیان این هست که این روایات اطلاق دارد که حتی به مجتهد هم این را می‌گوید شما به اینها مراجعه کنید ارجاع فقط به عوام الناس نیست که مراجعه کنید کأنّ این ارجاع مطلق است حتی مجتهد را هم می‌گوید باید به زراره مراجعه کنید از این جهت که حدیث را از او اخذ کنید و امثال اینها بنابراین این اختصاص ندارد به بحث ارجاع عامی به مجتهد است این یک نکته، نکته دوم که شاید روشن‌تر باشد از نکته اول آن این است که ولو شما ارجاع به مجتهد می‌دهید مجتهد حیثیت‌های مختلف دارد مجتهد هم قولش حجت باید باشد هم روایتی که نقل می‌کند مجتهد اولاً به اینها که رجوع می‌کنید ممکن است پاسخ را با نقل روایتی از امام علیه السلام بدهند این طوری ما تعبیر بکینم ممکن است پاسخ را با نقل روایت از امام علیه السلام بدهند بنابراین این معنایش این است که نقل اینها از امام علیه السلام حجت هست که البته بعد از الغاء خصوصیت از اینکه نقل مجتهد اگر حجت باشد نقل غیر مجتهد هم باید حجت باشد البته این به هر حال این الغاء خصوصیت را باید کرد چون روایتها روایتهای خاص است تعلیل عام ندارد گفته به زراره مراجعه کن به یونس بن عبدالرحمن مراجعه کن و امثال اینها آن الغاء خصوصیت را به هر حال باید شما بکنید این یک مشکلی هست که نحوه الغاء خصوصیت از این روایت به چه شکل است که بعد در موردش صحبت می‌کنم ولی عمده قضیه این هست که حالا منهای آن جهت الغاء خصوصیت این در واقع ما این طوری ممکن است بگوییم، بگوییم جایی که شما از یونس بن عبد الرحمن و امثال اینها سؤال کنید و آنها به جای فتوی نقل کردن روایتی را نقل کنند هم شامل می‌شود معنایش این است که روایت آنها حجت است این هم دو بیان، به بیان سوم ممکن است ما بگوییم حتی اگر اینها فقط فتوای خودشان را نقل کنند لازمه حجیّت فتوی این هست که فتوایی که براساس روایت

نقل می‌کنند آن حجت باشد در واقع اینها یک روایتی را دارند تحمل می‌کنند ولو الان دارند فتوی می‌دهند ولی فتوی مستند دارد مستندش روایتی هست که از امام علیه السلام یا از روات دیگر تحمل کردند این معنی این هست که روایتی که مستند این فتوی هست آن هم حجت است یعنی بالملازمه از حجیّت فتوی حجیّت مستند فتوی هم که آن روایت هست و با الغاء خصوصیت از اینکه وقتی برای مجتهد حجت باشد و وقتی که آن مستند بما أنه مستند للفتوی حجت باشد آن جایی به عنوان مستند للفتوی هم نباشد حجت است یک الغاء خصوصیت بیشتر اینجا می‌خواهد خلاصه سه‌تا بیان مجموعاً از این روایت ما عرض کردیم یک بیان این هست که این روایات فقط عامی را ارجاع نمی‌دهد مجتهد را هم ارجاع می‌دهد به رجوع کردن ارجاع مجتهد یعنی ارجاع شخص به راوی برای اخذ روایت، این یک بیان، حالا ممکن است شخصی اینها را مناقشه کند بگوید این معلوم نیست ابان بن عثمان آن زمانی که امام صادق علیه السلام ... حالا ابان بن عثمان که اصلاً آن روایت ... مثلاً ابی حماد الرازی معلوم نیست آن خودش مجتهد بوده باشد نمی‌دانم امثال اینها آن حالا ممکن است این بیان اول را یک کسی نق نقی در آن داشته باشد ولی عمده‌اش در بیان بعدی است بیان دوم اینکه مراجعه به اینها که می‌شود ممکن است در پاسخ به آنها روایت نقل کنند فتوی ندهند پاسخ الزاماً به فتوی نیست به نقل روایت هم هست اطلاق اقتضاء می‌کند که پاسخ به نقل روایت هم باشد آن روایت حجت بشود این دو، تقریر سوم این هست که نه اگر پاسخ به نقل فتوی هم باشد به هر حال این نقل فتوی براساس روایتی هست از خودشان که فتوی صادر نمی‌کنند آن روایت مستند فتوی را این حجت می‌کند حجیّت روایت مستند به فتوی اگر از دو جهت از آن الغاء خصوصیت کردیم از جهت اینکه آن راوی چون مجتهد است بگوییم خصوصیت ندارد و این روایت چون مستند فتوی بوده است حجیّت پیدا نکرده است چون ذاتاً حجت بوده است در جایی که مستند فتوی هم باشد حجیّت بکند. بعید هم نیست اینها همه‌شان این الغاء خصوصیت‌ها و امثال اینها را بشود کرد. خب اصل تقریبات به این روایات است اما آقای صدر اینجا می‌فرماید که این ارجاعاتی که به این اشخاص داده شده معلوم نیست که این

ارجاع از باب القاء احتمال کذب تعبداً باشد این ممکن است از این باب باشد امام علیه السلام این اشخاص را می‌شناخته و با علم عادیش می‌دانسته است که اینها هیچ وقت دروغ نمی‌گویند بنابراین بله احتمال سهو و خطاء و نسیان و اینها را خب شخص با علم عادی نمی‌تواند نفی کند از این نفی احتمال خطا نسبت به این افراد استفاده می‌شود ولی در بیشتر از آن استفاده نمی‌شود. عرض من این است سه‌تا چیز هست که ادله حجیّت خبر می‌تواند ناظر به آنها باشد یکی احتمال تعمد کذب، یکی احتمال خطاهایی که ناشی از مسامحه و کوچک‌شماری و بی‌مبالاتی دینی باشد چون خود بی‌مبالاتی دینی باعث می‌شود که انسان نسبت به آن چیزی که نقل می‌کند سبک بشمارد خیلی راحت اشتباه کند این است که شما فرض کنید یک موقعی صبح یک کار مهم دارید به راحتی از خواب بیدار می‌شوید ولی یک موقعی این قدر برایتان مهم نیست راحت خواب‌تان می‌برد یعنی آن اهتمام بخشیدن به شیء هر چی اهتمام انسان به شیء بیشتر باشد بیشتر توجه نفس انسان جلب می‌شود و توجه به نفس انسان هم که بیشتر جلب شد کمتر خطا می‌کنند بنابراین یکی هم خطاهایی که ناشی از عدم مبالات و بی‌دقتی و یک مقداری ضعف تقوای شخص هست این هم دو قسم یک قسم دیگر خطاهای متعارف است همان طور که همه انساهای عادی بالأخره انسان عادی است دیگر یک سری لغزشهایی را دارد معصوم که نیست. به نظر می‌رسد آن یک بحثی هست در ادله حجیّت خبر که آیا ادله حجیّت خبر فقط تعمد کذب را نفی می‌کند؟ به نظر می‌رسد که ادله حجیّت خبر دو قسم اول را نفی می‌کند. البته خبری که نسبت به عدول و اینها باشد اگر ادله حجیّت خبر فقط خبر ثقه را ما بخواهیم حجت کنیم وثاقت راوی چون با عدالتش ملازمه ندارد هیچ آن ضعف تقوا و امثال اینها را نفی نمی‌کند اشتباهاتی که این لازمه وثاقت راوی این نیست که راوی متقی هم باشد عادل هم باشد ولی فرض این است که این روایات به یک افراد خاص ارجاع دادند آن افراد خاص می‌توانند عادل باشند و این اطلاق قضیه اقتضاء می‌کند که تعمد کذب را نفی می‌کند اشتباهاتی که ناشی از عدم عدالت است اشتباهاتی که ناشی از عدم مبالات در دین و امثال اینها را هم نفی می‌کند بله اشتباهات عادی را این روایت نفی

نمی‌کند آن ادله عامی که اشتباهات راوی را نفی می‌کند آن ادله عام آن اشتباهات را برطرف می‌کند خب یک سؤال اینجا مطرح هست آن این است که تعمد کذب را شما می‌گویید راوی ممکن است تعمد کذب داشته باشد این چطوری با عدالت راوی جور در می‌آید اگر راوی عادل هست چطور می‌شود تعمد کذب داشته باشد پاسخ مطلب این هست که تعمد کذب منافاتی با عدالت ندارد حتی بعضی‌ها پاسخ دادند که مراد از عادل، عادل لولا این خبر است کأنّ این روایت می‌گوید که عادل لولا این خبر را شما حتی با این خبر هم عادل فرض کن نگو که با دروغ بستن در این خبر از عدالت افتاده است عادل لولا الخبر در این خبر هم عادل است بعضی‌ها این طور مطرح می‌کنند ولی پاسخ صحیح این است که حتی اگر ما گفتیم مراد از عادل، عادل با توجه به این خبر است که ظاهر مطلب هم همین است و مانعی هم ندارد ما عادل را عادل حتی با توجه به این خبر بگیریم ولی عادل ممکن است روی عنوان ثانوی دروغ بگوید تعمد کذبی که به اصطلاح طرف، طرف ممکن است تصور بکند یک مصلحتی دینی برای خودش بتراشد و دروغ بگوید – خدا رحمت کند مرحوم امام گاه گاهی این مصلحت اندیشی‌ها این قدر زیاد می‌شود که اصلاً اعتبار قول شخص را زیر سؤال می‌برد مرحوم امام یک جایی در مورد دروغ مصلحتی یک نکته‌ای را اشاره می‌فرمودند یک مطلب مهمی بود ایشان می‌فرمودند که خیال نکنید که اینکه دروغ مصلحت داشته باشد کافی هست برای اینکه انسان دروغ بگوید شما باید مصلحت دروغ به قدری باشد که بر مفسده بی‌اعتبار شدن کلام انسان بچربد چون دروغ کسی که می‌گوید باعث می‌شود کلامش بی‌اعتبار بشود کلامش از ارزش بیافتد اگر شما دروغ می‌گویید دروغ‌تان این قدر مصلحت داد که ولو اینکه اشخاص بعد از این هر وقت هر شما را بشنوند دغدغه داشته باشند که شاید اینجا هم دروغ گفته باشد

پرسش: ... پاسخ: حالا آن خصوصیات فرد که آن هم دخالت دارد به آن کار نداریم بعضی وقتها این دروغ باعث می‌شود که طرف اصلاً ساقط بشود از همه چیز. دیگر یعنی هیچ کس دیگر برایش تره خورد نکنند این دروغ به هر حال این

طور نیست که این طور دروغها دروغهای مصلحت‌امیز به این معنا. علی أی تقدیر حالا فرض می‌کنیم یک عادلی هست تشخیص داده که این موضوع خیلی مهم است حالا تشخیصش غلط است درست است و امثال اینها کاری نداریم احیاناً ممکن است شخص یک تشخیص غلط داشته باشد ولی تشخیص غلط سبب نمی‌شود شخص از عدالت بیافتد بنابراین ممکن است شخص عادل باشد با این حال احتمال بدهیم روی عنوان ثانوی حتی صحیح دروغ گفته باشد یا عنوان ثانوی غلط دروغ گفته باشد و از این جهت این احتمال وجود دارد خب ببینید امام علیه السلام ... دیگر حالا بقیه‌اش فردا إن‌شاءالله.

و هذه الطائفة أیضا لا تدلّ علی التعبّد بإلغاء احتمال الکذب فی خبر الثقة، إذ من المحتمل أنّه علیه السّلام إنّما أحال علی أشخاص معینین باعتبار علمه علیه السّلام بأنّهم لا یکذبون، و لا تزید هذه الأخبار علی بیان القضیة الشخصیة، و هذا لا یعنی اعتماد الإمام علیه السّلام فی‏

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

(1) مستدرک الوسائل جزء 3 باب 8 من صفات القاضی حدیث 32 ص 189.

(2) وسائل جزء 18 باب 11 من صفات القاضی حدیث 8 ص 101.

(3) نفس المصدر حدیث 19 ص 104.

(4) نفس المصدر حدیث 34 ص 107.

مباحث الأصول، ج‏2، ص: 490

علمه بانتفاء الکذب علی علم الغیب کی یقال: إنّ هذا خلاف الظاهر إذ تکفی فی حصول العلم بذلک المعاشرة التامّة للشخص باعتباره من خواصّه و صفوته مثلا.

نعم هؤلاء الأشخاص من المحتمل عادة صدور الخطأ منهم، و لا یمکن عادة أن یعلم الإمام علیه السّلام بعدم صدور الخطأ منهم إلّا بعلم الغیب و لیس المبنی فی مثل المقام علی إعمال العلم بالغیب، فتدلّ هذه الأخبار علی إلغاء احتمال الخطأ و الاشتباه تعبّدا.

الطائفة الخامسة: ما أمر فیها بنقل بعض الأحادیث‏

من قبیل:

1- ما عن أبان بن تغلب عن أبی عبد اللَّه علیه السّلام قال: «یا أبان إذا قدمت الکوفة فارو هذا الحدیث: من شهد أن لا إله إلّا اللَّه مخلصا وجبت له الجنّة ... إلخ» «1».

2- ما عن جمیل عن أبی عبد اللَّه علیه السّلام قال: «سمعته یقول:

إنّ ممّا خصّ اللَّه به المؤمن أن یعرّفه برّ إخوانه به و إن قلّ، و لیس البرّ بالکثرة. إلی أن قال: ثمّ قال: یا جمیل ارو هذا الحدیث لإخوانک، فإنّه ترغیب فی البرّ» «2».

3- ما عن أبی العباس البقباق قال: «دخلت علی أبی عبد اللَّه- علیه السّلام- قال: فقال لی: ارو عنّی أنّ من طلّق امرأته ثلاثا فی مجلس واحد فقد بانت منه» «3».

4- ما رواه سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه عن الحسین بن علیّ علیه السّلام إلی أن قال: «أنشدکم باللَّه إلّا حدثتم به من تثقون به» «4».

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»